

بررسی مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه»

محمدرضا خان‌محمدی و محمد تیموری‌پابندی

۱۸ فروردین ۱۳۹۴

ایران و استعمار سرخ و سیاه نام مقاله‌ای بود که در ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه‌ی اطلاعات با امضای احمد رشیدی مطلق منتشر شد. این مقاله که با نام مستعار نوشته شده بود، حاوی مطالبی تند علیه انقلاب اسلامی بود. این مقاله‌ی توهین‌آمیز، با اعتراضات زیادی روبرو شد و نقطه‌ی عطفی در شتاب گرفتن ناگهانی اعتراضات به حکومت پهلوی شد. این مقاله، بی‌ربط با سفر جیمی کارتر، ۳۸ امین رئیس‌جمهور دموکرات آمریکا، به ایران در سال ۱۳۵۶ نبود و اصلاً در همان روزهای سفر کارتر و هیأت همراه ۴۱۰ نفره‌اش به تهران در کریسمس ۱۹۷۸ منتشر شد؛ سفر ۱۷ ساعته‌ای که حاشیه‌های بسیار زیادی به همراه داشت و چندان بی‌تأثیر بر پایان عمر حکومت نیم‌قرنه‌ی پهلوی نبود. کارتر در این مراسم، ایران را «جزیره‌ی ثبات»^۱ در یکی بحران‌زده‌ترین مناطق دنیا یعنی خاورمیانه خواند، خاورمیانه‌ای که سال‌ها شاهد ستیز اعراب با دشمن دیرینه‌ی فلسطینیان، یعنی رژیم صهیونیستی، که تازه‌ترین درگیریشان در آن روزها «یوم کیپور» یا نبرد اصطکاک نام داشت که به ۱۹۷۳ برمی‌گشت بود. و خاورمیانه‌ای که شاهد تنش‌های ممتد در روزهای به قدرت رسیدن صدام حسین، این مجنون معروف به دیکتاتور کیش در عراق بود. این سخنان از زبان کسی شنیده می‌شد که به گفته‌ی محمدرضا پهلوی، نمی‌توانست همزمان هم آدامس بجود و هم حرف بزند. پی‌یر سالینجر^۲ در سال ۱۹۸۱ در کتابی با نام «آمریکا گروگان را حفظ می‌کند»^۳ می‌نویسد که دیپلمات‌های آمریکایی حاضر در این محل از سخنان کارتر «شگفت‌زده» شده‌اند؛ زیرا جیمی کارتر در مبارزات انتخاباتی خود صریحاً به سیاست حقوق بشر تأکید کرده بود و همزمان ایران توسط عفو بین‌الملل به دلیل موارد نقض حقوق بشر محکوم شده بود. حتی در صورتی هم که کارتر از گزارش عفو بین‌الملل آگاه نمی‌بود، حتماً از گزارش‌های سفارت آمریکا در تهران در مورد شکنجه‌ی مخالفان شاه مطلع بود. شاه پس از این سخنان حمایت‌آمیز، قدرت مضاعفی را برای مقابله با مخالفانش یافت. یک هفته بعد از سفر کارتر یعنی در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶، مقاله‌ی جنجالی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در روزنامه‌ی اطلاعات علیه انقلاب اسلامی به چاپ رسید. در واکنش به این

^۱ Island of Stability

^۲ Pierre Emil George Salinger

^۳ America Held Hostage: The Secret Negotiations, 1981

مقاله، ناآرامی‌هایی در کشور رخ داد. در مشهد تظاهرات انجام شد و در روز ۱۸ دی در قم بازار و حوزه‌ی علمیه تعطیل شدند.

تظاهرات مردم قم با تیراندازی نیروهای حکومت کشته داد. دانشجویان دانشکده‌ی فنی تهران نیز ۲ روز بعد در محوطه‌ی دانشگاه تظاهرات کردند و کلاس‌ها را تعطیل کردند و بازار تهران نیز در روز چهارم شهادت کشتگان قم تعطیل شد. بدین ترتیب سلسله راهپیمایی‌های روز چهارم شهدای شهرها آغاز شد و هر ۴۰ روز در شهری تظاهرات می‌شد.

درج مقاله‌ی هتاکانه‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در صفحه‌ی ۷ روزنامه‌ی اطلاعات، مورخ ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶، نقطه‌ی آغازی بر پایان رژیم شاهنشاهی ایران بود. این مقاله که با نام مستعار احمد رشیدی مطلق منتشر شد و از داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی وقت، نشئت می‌گرفت، چنان طوفانی به راه انداخت که ۴۰۰ روز بعد طومار خاندان پهلوی را در هم پیچید.

در ابتدا هویت واقعی نویسنده‌ی این مقاله‌ی موهن مشخص نبود و امروزه نیز حرف و حدیث‌های زیادی در مورد آن زده می‌شود. اما همان روزهای پس از انتشار مقاله‌ی مذکور هویت واقعی نویسنده‌ی آن در هاله‌ای از ابهام افتاد و صاحب‌نظران برای پی بردن به شخصیت واقعی «احمد رشیدی مطلق» که نویسنده‌ی مقاله‌ی عنوان شده بود، افراد متعددی را در مظان اتهام قرار دادند. در این میان داریوش همایون وزیر اطلاعات وقت بیش از دیگران متهم بود که این مقاله را تدوین کرده و جهت انتشار به روزنامه اطلاعات سپرده است. اما او کماکان این اتهام را رد کرده است و ضمن اینکه تصریح می‌کند این مقاله در پاکتی مهر و موم (که به آرم وزارت دربار مزین بود) به او تسلیم شده و او بدون کنکاش در محتوای آن برای چاپ در اختیار مسئولان روزنامه اطلاعات قرار داده است. قراین و شواهدی هم وجود دارد که نشان می‌دهد داریوش همایون نمی‌تواند نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور باشد. در این میان به ویژه شیوه‌ی نگارش همایون با متن مقاله استعمار سرخ و سیاه هیچ‌گونه همخوانی ندارد.

اردشیر زاهدی که در آن روزگار سفیر ایران در واشنگتن بود بعدها در خاطراتش تصریح کرد که آن مقاله‌ی سرنوشت‌ساز را فرهاد نیکخواه معاون و مشاور مطبوعاتی هویدا در وزارت دربار تدوین کرده بود و اضافه می‌کند که اندکی پس از آن واقعه شخص فرهاد نیکخواه را برای این اقدام نابخردانه شماتت کرده است.

عبدالرضا هوشنگ مهدوی که از دیپلمات‌های هوادار نهضت ملی بود هم در بخشی از خاطرات خود درباره علت و منشأ تدوین و انتشار مقاله‌ی استعمار سرخ و سیاه چنین اظهار نظر کرده است:

«شاه دریافت که چه خطر هولناکی تخت و تاج او را تهدید می‌کند. لذا به فرهاد نیکخواه مشاور مطبوعاتی هویدا که اکنون در دربار انجام وظیفه می‌کرد دستور داد مقاله‌ی مشهور استعمار سرخ و سیاه را با امضای مستعار بنویسد و در آن به آیت‌الله خمینی حمله کند. پس از پیروزی انقلاب بسیاری ادعا کردند که این مقاله را داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی نوشته است در حالی که نگارنده [مهدوی] که نظیر این ماجرا را به چشم دیده بود بدون اینکه احساسات موافقی نسبت به همایون داشته باشد یقین داشت که همان طور که وی ادعا می‌کرد پاکت محتوی مقاله را که از وزارت دربار واصل شده بود

دریسته و نخوانده به خبرنگار اطلاعات داده بوده است.»

شایعه‌ی تحریم روزنامه‌ی اطلاعات

- در پی درج مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۷/۱۰/۲۵۳۶، بین بازاریان و کسبه تهران شایعه گردیده عده‌ای از روحانیون خرید روزنامه مذکور را تحریم نموده‌اند.
- پس از درج مقاله در روزنامه اطلاعات در مورد امام خمینی سطح فروش روزنامه‌ی مزبور در سطح کشور کاهش یافته و در آبان هم روزانه حدود ۳۰۰ شماره کمتر از قبل روزنامه به فروش می‌رسد که از طریق نمایندگی به تهران عودت داده می‌شود و چندی پیش هم چند نفر از روزنامه‌فروشان آبادان اظهار داشته بودند بنا به فتوای روحانیون روزنامه اطلاعات نجس است و حاضر به قبول روزنامه نبوده‌اند.
- نظریه‌ی شنبه: عدم فروش ۳۰۰ شماره‌ی روزنامه نسبت به سابق و عدم قبول روزنامه توسط چند نفر از روزنامه‌فروشان مورد تأیید می‌باشد.
- عده‌ی زیادی از جمله ارتشبد عباس قره‌باغی، ویلیام لوئیس، نیکی کدی و... نگارش این مقاله را، که با تیتري سرخ‌رنگ در شماره‌ی ۱۵۵۰۶ روزنامه‌ی اطلاعات به چاپ رسیده بود، به داریوش همایون نسبت می‌دهند؛ اما خود داریوش همایون، شاه را مسئول اصلی آماده‌سازی آن مقاله می‌داند و می‌گوید آن مقاله به دستور شاه و به وسیله‌ی دفتر مطبوعاتی هویدا تهیه شده بود و او تنها مجری اوامر بوده است.

علت نگارش مقاله

برافروخته شدن آتش خشم شاه و تلاش جهت انتقام‌جویی یکی از دلایل مهم چاپ این مقاله بود. پخش شدن نوارهای ممنوعه‌ی سخنرانی امام خمینی در نجف، برای حاضرین در مساجد ایران و روش سرسختانه‌ای که ایشان در مخالفت با شاه در پیش گرفته بودند، به علما و مردم ایران روحیه و شجاعت مضاعفی در مخالفت و خصومت با شاه می‌بخشید. مرگ ناگهانی حاج آقا مصطفی، فرزند امام، که در این زمان در عراق اتفاق افتاد و بسیاری آن را کار ساواک می‌پنداشتند، بر مخالفت‌ها علیه شاه افزود. سیلی از نامه‌های تسلیم از سوی شخصیت‌های ملی و مذهبی داخلی و خارجی برای امام فرستاده شد. یکی از این شخصیت‌ها یاسر عرفات بود که امام در پاسخ نامه‌ی تسلیم‌آمیز وی، در ۱۳ آبان ۱۳۵۶، یادآور شد که عزای من فقط بابت مصطفی نیست. در ادامه ایشان پایان عزایش را منوط به نابودی رژیم پهلوی عنوان کرد.

دلیل دیگری که می‌توان در خصوص انتشار این مقاله به آن اشاره کرد این است که با روی کار آمدن کارتر از حزب دمکرات آمریکا، شاه ایران تحت فشار زیادی برای اعمال

فضای باز سیاسی در کشور قرار گرفته بود و برای کاهش این فشارها، در صدد هشدار و مقامات آمریکایی بود. لذا از به حرکت درآوردن مخالفان مذهبی در این راستا بهره برد. بدین ترتیب، درست ۸ روز پس از عزیمت کارتر از ایران، مقاله‌ی احمد رشیدی مطلق به چاپ رسید.

از سوی دیگر، ماهیت و ساختار قدرت پهلوی، خود مؤید سخنان داریوش همایون است، چرا که در حکومت استبدادی محمدرضاشاه تمام قدرت در دست شاه بود و انجام هیچ کاری بدون اراده‌ی او امکان‌پذیر نبود و انتشار چنین مقاله‌ی توهین‌آمیزی به مرجع عالی‌قدر جهان تشیع نمی‌توانست بدون اطلاع و بعضاً دستور شخص وی صورت گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد، بدیهی است که مقاله‌ی رشیدی مطلق بنا به دستور محمدرضاشاه و با آگاهی کامل وی تهیه و منتشر شد، اما در نزد مردم و اکثر نویسندگان، از داریوش همایون به عنوان احمد رشیدی مطلق واقعی یاد شد.

با بررسی متن مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» اهداف نویسندگان آن به خوبی آشکار می‌شود.

نویسنده‌ی مقاله به طور حساب‌شده‌ای از بار معنایی کلمات در عنوان مقاله برای این هدف خود استفاده می‌نماید؛ بدین معنا که از بار منفی کلمه‌ی سیاه (اشاره به روحانیت مبارز) استفاده می‌کند و آن را در مقابل بار مثبت معنایی واژه‌های سفید (انقلاب سفید شاه) قرار می‌دهد تا نه تنها مخالفت‌های امام با انقلاب سفید، بلکه مخالفت امام با رژیم پهلوی را اقدامی منفی و انقلاب سفید و اقدامات شاه را امری مثبت نشان دهد. از سوی دیگر، از واژه‌ی استعمار سرخ استفاده شده است تا نهضت امام خمینی را هم‌سطح و ملهم از لنین و مبارزات کمونیست‌ها قرار دهد.

پیامدهای این عمل موهن

انتشار مقاله‌ی هتاکانه‌ی رشیدی مطلق علیه امام خمینی، عکس‌العمل شدیدی را در سراسر ایران به دنبال داشت. اولین بازتاب انتشار این مقاله در مرکز انقلاب، یعنی قم، منعکس گردید. در روز انتشار مقاله، هنگامی که کامیون حامل روزنامه‌های اطلاعات برای قم و اصفهان از دروازه‌ی قم وارد این شهر می‌شد، مردم قم که از پیش خبر انتشار مقاله را از تهران شنیده بودند، به کامیون هجوم بردند و روزنامه‌ها را به آتش کشیدند.

روز بعد طلاب کلاس‌های درس را تعطیل کردند و در مسجد اعظم تحصن نمودند و زد و خوردهای پراکنده‌ای رخ داد، ولی حرکت اصلی مردم در روز ۱۹ دی شکل گرفت. مردم ضمن سر دادن شعارهای تند علیه دولت، نمایندگی روزنامه‌ی اطلاعات و دفتر حزب رستاخیز را آتش زدند.

عکس‌العمل رژیم در مقابل مردم وحشیانه بود و نیروهای نظامی به روی مردم آتش گشودند. جمعی را کشتند و عده‌ی زیادی را مجروح و جمعی از روحانیون را نیز دستگیر و تبعید نمودند. بدین ترتیب، ۱۹ دی‌ماه ۱۳۵۶ به خرداد ۱۳۴۲ پیوند خورد و استمرار نهضت امام خمینی را نشان داد.

با این اقدام رژیم در به خاک و خون کشیدن مردم قم، موجی از خشم و نفرت سراسر

ایران را فراگرفت. در شهرهای مختلف مراسم بزرگداشت شهدای قم برگزار شد؛ ضمن آنکه امام خمینی نیز خطاب به ملت ایران پیامی فرستاد که موجب گسترش دامنه‌ی مبارزه علیه رژیم شد. در چهلّم شهدای قم، در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، مردم تبریز قیام کردند و حرکت نهضت را تداوم بخشیدند. مردم با به آتش کشیدن سینماهایی که فیلم‌های مستهجن را به نمایش می‌گذاشتند، مشروب‌فروشی‌ها و دفتر حزب رستاخیز، خشم خود را نسبت به رژیم ابراز کردند. سرانجام با مداخله‌ی ارتش صحنه‌ی خونینی به وجود آمد و حادثه‌ی قم بار دیگر در تبریز تکرار شد و بیمارستان‌ها مملو از مجروحین و کشته‌شدگان گردید.

«...اهاالی معظم و عزیز آذربایجان بدانند که در این راه حق و استقلال و آزادی‌طلبی و در حمایت از قرآن کریم تنها نیستند... دیگر شهرها... با آن‌ها هم صدا و هم مقصد و همه و همه در یزازی از دودمان پلید پهلوی شریک‌اند.»

بدین ترتیب آتش انقلاب که با جرقه‌ی نامه‌ی رشیدی مطلق و توهین به امام خمینی شعله‌ور شده بود، از شهری به شهر دیگر منتقل می‌شد و خرمن رژیم پهلوی را به آتش می‌کشید. روزهای نهم و دهم فروردین ۱۳۵۷ شعله‌ی انقلاب به یزد رسید و مراسم اربعین شهدای تبریز در این شهر برگزار شد. مردم با شعارهای «الله اکبر»، «لا اله الا الله»، «درود بر خمینی» و «مرگ بر شاه» به خیابان‌ها ریختند و حوادث خونین قم و تبریز در یزد نیز تکرار شد و پس از آن، درگیری‌ها و تظاهرات شهر به شهر گسترش یافت. در اصفهان و شهرضا حکومت نظامی اعلام شد و در مرداد ۱۳۵۷ سینما رکس آبادان در یک جنایت مهیب به آتش کشیده شد و بیش از ۴۰۰ نفر در آتش سوختند. مردم ساواک را عامل آتش‌سوزی می‌دانستند و سهل‌انگاری مسئولین رژیم در پیگیری این مسئله مهر تأییدی بر این باور مردم زد و بر خشم و نفرت مردم از رژیم افزود.

مراجع

- [۱] پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، به نشانی pchi.ir
- [۲] پورتال جامع علوم انسانی، به نشانی ensani.ir
- [۳] ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد، به نشانی fa.wikipedia.org
- [۴] خبرگزاری فارس، به نشانی farsnews.com
- [۵] فریدون هویدا، سقوط شاه، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان (تهران: اطلاعات، ۱۳۸۸)
- [۶] ارواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی و لیالی (تهران: نی، ۱۳۹۲)
- [۷] امام خمینی، صحیفه‌ی نور (سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹)